

نقش فلسفه و هنر در امور پرورشی و آموزشی

رضا رضایی هاچه سو

کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه تبریز

rezaeireza1370@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر به بررسی نقش هنر و فلسفه در امور پرورشی و آموزشی می‌پردازد. هنر و فلسفه به عنوان دو عنصر اساسی در زندگی انسان، توانایی‌های منحصر به فردی را در او تقویت می‌کنند. در حوزه پرورشی و آموزشی، هنر و فلسفه ابزارهای بسیار قوی هستند که می‌توانند بهبود و ارتقای فرایند یادگیری و تربیت دانش‌آموزان کمک کنند. یکی از نقش‌های هنر در امور پرورشی و آموزشی، تقویت خلاقیت و تفکر نوآورانه دانش‌آموزان است. هنر می‌تواند فضایی را برای بیان احساسات و ایده‌های خلاقانه فراهم کند و دانش‌آموزان را به تجربه و خلق آثار هنری تشویق کند. این فعالیت‌ها باعث توسعه خلاقیت و تفکر خارج از قوانین متعارف می‌شود. همچنین، هنر می‌تواند بهبود قدرت ارتباطی و اجتماعی دانش‌آموزان را نیز بهبود بخشد. در فعالیت‌های هنری مانند نمایش‌های تئاتر و گروه‌های موسیقی، دانش‌آموزان با همکاری و تعامل با یکدیگر آشنا می‌شوند و مهارت‌های ارتباطی و همکاری را تقویت می‌کنند. در مورد فلسفه، نقش آن در امور پرورشی و آموزشی ارتقای دانش و مهارت‌های فکری دانش‌آموزان است. فلسفه به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا به تفکر منطقی، تحلیلی و نقادانه دست یابند. این توانایی‌ها به آنها کمک می‌کند تا بهتر بتوانند مسائل را بررسی و تحلیل کنند و نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف را با دقت بررسی کنند.

واژه‌های کلیدی

هنر، فلسفه، امور پرورشی، آموزشی، خلاقیت، تفکر نوآورانه، ارتباط اجتماعی، توسعه دانش، مهارت‌های فکری

متن مقاله

آموزش و پرورش یا به عبارت دیگر تعلیم و تربیت به معنای فرایند انتقال و تعمیق دانش ها و بینش ها، هدایت و تقویت گرایش ها و شکوفاسازی همافنگ استعدادها و توانایی های انسان در ابعاد روحی و بدنی است.

فلسفه تعلیم و تربیت به صورت دانشی است که از ماهیت واقعیت، معرفت و ارزش سخن می گوید و با تعلیم و تربیت روابط آشکاری دارد.

فلسفه تعلیم و تربیت همچون خود فلسفه در سه موضوع نظری، دستوری و تحلیلی فعالیت می کند. در حوزه نظری، نظریه های تربیتی مطرح می شود و تعقیب اهداف در حوزه دستوری و تحلیل و بررسی مسائل در حوزه تحلیلی قرار دارد.

به طور کلی، فلسفه تعلیم و تربیت به بررسی مسائل مربوط به فرایند تعلیم و تربیت و ارتباط آن با ماهیت واقعیت، معرفت و ارزش می پردازد.

فرایند فلسفی کردن تعلیم و تربیت نیازمند درک صحیحی از تعلیم و تربیت، مسائل و مشکلات آن است. از این رو باید گفت فلسفه تعلیم و تربیت، استفاده و کاربرد "ایده های فلسفی" برای جهت دهی یا حل مسائل تعلیم و تربیت است. البته این بدان معنی نیست که فقط مابایده دنبال ابده های ناب فلسفی بگردیم بلکه مهم ترین است که این ایده هارابه بهترین وجه برای تعلیم و تربیت، عملی کنیم.

بنابراین می توان گفت "فلسفه" تئوری است درحالی که "تعلیم و تربیت" عملی. اما باید در نظر داشت "عملی" که توسط تئوری های هدایت شونده حمایت نشود ناکارآمد، متناقض است البته "تئوری" هم که به عمل منجر نشود نه تنها ملال آور، بی فایده بلکه گیج کننده نیز خواهد بود. در یک کلام: فلسفه ترسیم ایده آل هاست و تعلیم و تربیت وسیله و تکنیک های رسیدن به آن ایده آل ها.

در هر حال رابطه ی فلسفه و تعلیم و تربیت به دو صورت مهم صورت می گیرد:

۱- فلسفه در نوع خود باعث درکی جامع از واقعیت، و جهان نگری می شود که عملاً به هدایت عمل آموزشی منجر می شود که در غیر این صورت نمی توان انتظار روابط متقابل میان آن دورا متصور بود.

۲- در تجربه مریدان در مواجهه فراگیران با واقعیت که در نهایت می توان به رشد قضاوت های فلسفی در آن منجر شود.

بنابراین همان گونه فلسفه راهنمایی برای "عمل آموزشی" است، تعلیم و تربیت نیز بعنوان قلمروی برای بررسی های عملگرایانه، زمینه ای برای اطمینان از داده هایی رافراهم می کند که مورد قضاوت های فلسفی قرار می گیرند.

به هر حال فلسفه و تعلیم و تربیت به هیچ وجه قابل تفکیک و جدایی پذیرا هم نیستند. زیرا پایان تعلیم و تربیت، پایان فلسفه است و بالعکس. برای مثال "حکمت" هم گمشده ی فلسفه است و هم تعلیم و تربیت. بنابراین جدایی فلسفه و تعلیم و تربیت از یکدیگر می تواند به "ورشکستگی" حکمت و عقلانیت بینجامد. به عبارت دیگر ممانعت از جدایی این دو در عین حال ممانعت از فساد عقل و حکمت است.

پیشینه

فلسفه و تربیت چنان رابطه نزدیکی با هم دارند که جان دیویی فلسفه را نظریه ی کلی تربیت می نامد (ابراهیم زاده، ۱۳۸۸).

ارتباط بین فلسفه با تعلیم و تربیت را می توان در دو مورد زیر جمع بندی کرد:

- ۱- تربیت در تدوین نظریه ها، انتخاب موضوعات و حتی روش شناسی خود از نظریه های فلسفی کمک می گیرد (ابراهیم زاده، ۱۳۸۸).
- ۲- تربیت شاخه ای از معارف بشری است که می تواند یافته های فلسفه یا اندیشه های یک فیلسوف بزرگ را به کار گیرد و دلیل هایی برای عمل تربیتی را از آن ها استنتاج کند (ابراهیم زاده، ۱۳۸۸ به نقل از بهشتی ۱۳۷۷).
- ۳- مسائل اساسی فلسفه ارتباط نزدیکی با تربیت دارد.

۴- در این ارتباط فلسفه به عنوان تئوری و تعلیم و تربیت به عنوان عمل تلقی می شود. از طرفی فلسفه از لحاظ نظری ما را به جهان و انسان آشنا می سازد و آن چه را ما در فلسفه راجع به جهان و هم نوعان می آموزیم در کل شخصیت ما تأثیر می گذارد. به عبارت دیگر مطالعه ی آرای فلسفی درباره ی جهان و انسان تمایل و گرایش خاصی را در ما به وجود می آورد (شریعتمداری، ۱۳۸۸).

۵- فلسفه، برنامه‌ی تحول اجتماعی است، و این هم بدیهی است که تحول اجتماعی فقط به وساطت تعلیم و تربیت تحقق می‌یابد. در این صورت، می‌توان گفت که فلسفه زمینه یا نظریه‌ی عمومی آموزش و پرورش است و تعلیم و تربیت آزمایشگاهی است که آرای فلسفی را مورد تجزیه و تحلیل و سنجش قرار می‌دهد. تحول اجتماعی یعنی رسالت فلسفه فقط به وسیله‌ی تعلیم و تربیت صورت می‌گیرد (شعاری نژاد، ۱۳۸۶ به نقل از دیویی).

۶- فلسفه‌ی آموزش و پرورش یکی از ملاک‌های گزینش هدف‌های تعلیم و تربیت است (تقی پور ظهیر، ۱۳۸۸)

بررسی، تجزیه و تحلیل و کسب اطلاعات

چیستی فلسفه

«فلسفه موضوعی نیست که منحصر به اهل فن باشد. اگر چه ممکن است عجیب جلوه کند، اما احتمالاً انسانی را نمی‌توان یافت که فلسفه پردازی نکند. لاقلاً در زندگی هر کس لحظه‌هایی هست که در آن لحظه‌ها او فیلسوف می‌شود» تقریباً همه ما افکار و آرای فلسفی داریم؛ خواه نسبت به آن آگاه باشیم یا نباشیم. عجب است که اگرچه برای اغلب مردم مفهوم فلسفه مبهم است ولی این کلمه در گفتگوی آنها زیاد به کار می‌رود. فلسفه روش درست اندیشیدن، راه خردمندانه زیستن و کوشش برای شناخت هستی است و فلسفه تربیت بر آن است که دریافتهای سنتی از فلسفه توان پاسخگویی کافی به واقعیت‌های زندگی روانی - تربیتی مردم در عصر حاضر را ندارد.

از فلسفه تعاریف بسیار و متنوع به عمل آمده است: فلسفه، اصطلاحی است که بدون بحث و مناظره نمی‌توان آن را به بیان واحدی تعریف کرد و شامل همه فعالیت‌های عقلی گوناگونی است که همه آنها برای تصدیق مدعی‌های خود حد بالایی از کلیت را با اعتمادی که بیشتر بر استدلال و کمتر بر مشاهده و تجربه متکی است می‌آمیزند.

فلسفه عبارت است از مطالعه مسائلی که نهایی، انتزاعی و بسیار فراگیر هستند؛ این مسایل مربوط می‌شوند به ماهیت وجود، معرفت، اخلاق، دلیل و هدف انسان. همچنین، فلسفه علمی است کلی، به این معنی که هیچ مطالعه‌ای را از حوزه کار خود خارج نمی‌کند و از هر روشی که ممکن باشد بهره می‌گیرد؛ علمی است که موضوع آن مسایل نامعین و مشکلات بنیادی است و می‌خواهد با کندوکاو بیشتر تا ریشه مسایل نفوذ کند. پیازه نیز در جایی به تعریف فلسفه پرداخته است وی می‌گوید: فلسفه به بررسی همزمان بسیاری از نمایه‌های واقعیت می‌پردازد تا تصویری کلی از جایگاه انسان در جهان و درک مقصد زندگی ارائه دهد. درک واقعیت‌ها به روشهای گوناگونی امکان پذیر می‌باشد که مهمترین رهیافت، تفکر منطقی می‌باشد.

چیستی تعلیم و تربیت

آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت دارای مفهوم و کاربرد گسترده و پیچیده، و در نتیجه مبهمی است. در تعریف این مفهوم، نه تنها میان مردم عادی، بلکه میان صاحب‌نظران تعلیم و تربیت هم اختلاف نظر وجود دارد. همچنین مفاهیمی مانند **سوادآموزی، کارآموزی، بارآوردن، پروردن، تأدیب، اجتماعی کردن**، و... نیز جزئی از «آموزش و پرورش» محسوب می‌شوند یا با آن همپوشی دارند. دربارهی دربارهی مفهوم «آموزش و پرورش» باید در نظر داشت که «آموزش و پرورش» منحصر به افراد، زمان، مکان، یا عمل خاصی نیست. یعنی به طور مشخص «آموزش و پرورش» منحصر به **مدرسه، کودکان**، یا آموزش دروس خاصی نیست، بلکه «آموزش و پرورش» برای همه، و در هر زمانی (ز گهواره تا گور) و هر مکانی است.

در بحث از مفهوم تعلیم و تربیت، طبعاً مساله انسان مطرح می‌شود زیرا مفهوم تربیت تقریباً در همه دوران تاریخ بشر با مفهوم انسان مقارن بوده است یعنی هر کجا افراد بشر زندگی کرده‌اند مساله تربیت نیز مطرح بوده است و هر وقت بحث از تربیت به میان آمده است بی‌درنگ، انسان هم مورد توجه قرار گرفته است.

فیلیپ ج. فینیکس، تعلیم و تربیت را جریانی می‌داند که به وسیله آن افراد از روی قصد و اراده، رشد افراد دیگر را هدایت کنند. گروهی از متخصصان نیز، تعلیم و تربیت را «رشد قضاوت صحیح» می‌دانند. به نظر این دسته، کار مربی یا معلم کمک به فرد در پرورش قوه قضاوت صحیح می‌باشد و منظور از قضاوت صحیح، اظهار نظری است که با دلیل همراه باشد. مفهوم تعلیم و تربیت از نظر دیویی عبارت است از: تجدید نظر در تجربیات و تشکیل مجدد آنها به طوری که این جریان موجبات رشد بیشتر را فراهم سازد.

پیوند فلسفه و تعلیم و تربیت

هنگامی که سخن از پیوند دو مقوله به میان می آید اهمیت موضوع آنگاه نمایان می شود که ابتدا هر کدام از این دو مقوله مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند.

مسئله فلسفه و تعلیم و تربیت نیز نه تنها از این قاعده مستثنی نیستند بلکه چنین تحلیلی پیرامون این دو مقوله از اهمیتی مضاعف برخوردار است. فارغ از تحلیل لغوی واژه فلسفه به راستی می توان چنین گفت که فلسفه از جمله مفاهیمی است که شاید نتوان هرگز به اجماع کلی در مورد تعریف آن دست یافت. به نظر می رسد ماهیت فلسفه به تناسب شرایطی که فیلسوف در آن قرار دارد تعریف می شود. در این مقاله به چگونگی ارتباط فلسفه با تعلیم و تربیت پرداخته شده است. می توان فلسفه را همچون ویتگنشتاین یک نوع فعالیت در نظر گرفت (اسمیت ۱۳۷۰: ۳۰).

چنین فعالیتی عمیق نگرستن، همه جانبه نگرستن و نقادانه نگرستن را سرلوحه خود قرار می دهد. فضای فعالیت فلسفی در سه حوزه نظری، دستوری و تحلیلی است. در حوزه نظری فلسفه به دنبال حصول پیوستگی در قلمرو اندیشه و تجربه است. مباحث ارزشی در قلمرو دستوری مطرح می شود و تمرکز بر کلمات و معنا بر عهده فلسفه تحلیلی است (نلر ۱۳۸۳). حال این سوال قابل طرح است که اندیشه فلسفی درصدد پرداختن به چه موضوعاتی است. همان گونه که بر سر تعریف فلسفه توافقی صورت نگرفته به طور طبیعی بر سر موضوع و متعلق اندیشه فلسفی نیز اجماعی صورت نخواهد گرفت. هر فیلسوفی از ظن خود موضوعی را مورد تامل فلسفی قرار داده و آن بخش را در آثار خود برجسته ساخته است. در این میان پاسخ سوزان لانجر به این سوال قابل تامل است که می نویسد: «یک اندیشه فلسفی همچون سنگی است که به آب انداخته شود اگر سنگ بزرگ باشد تاثیر آن به شکل امواج حلقه ای شکل در کل آن محدوده ظاهر می گردد تا آن زمان که محو و ناپدید شود. مرکز انتشار امواج فلسفی، مساله ای خاص یا مجموعه ای از مسائل است که فرد می کوشد آنها را روشن سازد، دوباره سازمان دهد و یا حتی پرسش های کاملاً تازه ای را جایگزین آنها سازد. در نتیجه نه هیچ موضوعی برای فلسفه نامناسب است و نه هیچ نقطه شروعی، برترین نقطه.

آنچه پیرامون تعریف فلسفه بیان شد در باب تعریف تعلیم و تربیت نیز صادق است. تعاریف متعدد و مختلف که توسط فیلسوفان و اندیشمندان حوزه تربیت مطرح شده خود گواه این مطلب است. مقوله تعلیم و تربیت از جمله مباحثی است که قدمتی به درازای اندیشه فلسفی دارد. دلیل این امر نیز آشکار است زیرا انسان تنها موجودی است که نیازمند تربیت است تا به کمال انسانیت خویش برسد. تعلیم و تربیت فرایندی است که به واسطه آن میراث فرهنگی و معلومات بشری به انسان انتقال می یابد. به عبارت دیگر در حوزه تعلیم و تربیت سخن از فعالیت هایی است که به واسطه آنها یک نسل علوم و فنون و در یک کلام میراث بشری را به نسل دیگر انتقال می دهد. (اسمیت ۱۳۷۰).

با بررسی دو مقوله فلسفه تعلیم و تربیت مساله پیوند فلسفه و تعلیم و تربیت مطرح می شود. چنانکه پیش از این بیان شد تعلیم و تربیت خود یک مساله فلسفی است. هنگام طرح این سوال که «تعلیم و تربیت چیست؟» سوال دیگری مطرح می شود و آن این است که «انسان چیست؟» و این خود سوالی فلسفی است. به دلیل چنین قرابتی رشته ای بین رشته ای به نام فلسفه تعلیم و تربیت شکل گرفته است. فلسفه تعلیم و تربیت همچون خود فلسفه در سه موضوع نظری، دستوری و تحلیلی فعالیت می کند. در حوزه نظری، نظریه های تربیتی مطرح می شود و تعقیب اهداف در حوزه دستوری دنبال می شود. در نهایت ایضاً گفته های نظری و دستوری در حوزه تحلیلی صورت می گیرد (نلر ۱۳۸۳). در این میان برخی بر این اعتقادند که فیلسوف تربیتی در قلمرو «چرایی» وارد می شود و قلمرو «چگونگی» خارج از حیطه وظایف او است. بر عهده فیلسوف تعلیم و تربیت است که به سوالاتی همچون «آدمی چیست؟»، «تربیت چیست؟»، «آیا می توانیم تربیت کنیم؟»، «آیا باید تربیت کنیم؟»، «چگونه باید تربیت کنیم؟»... پاسخ دهد. نظریه های تربیتی و مکاتب فلسفی پیش از این به ارتباط نزدیک و عمیق فلسفه و تربیت اشاره شد. مسلماً هر نظریه تربیتی بر بنیان تفکری فلسفی استوار است. حال به اجمال به بررسی ۴ نظریه مهم تربیتی معاصر و خاستگاه فلسفی آنها خواهیم پرداخت. ذکر این نکته ضروری است که تقسیم بندی های مختلفی در این باب صورت گرفته که به نظر تقسیم بندی ذیل یکی از مناسبترین تقسیم بندی ها

است.

بنیادگرایی: خاستگاه این نظریه که گاهی از آن به ماهیت گرایی نیز تعبیر می شود ریشه در مکتب ایده آلیسم دارد. ما نخست به بررسی اجمالی ایده آلیسم خواهیم داد که بنیادگرایی که ریشه در ایده آلیسم دارد دارای چه ویژگی هایی می باشد. بنیانگذار ایده آلیسم در مغرب سپس نشان خواهیم داد که بنیادگرایی که ریشه در ایده آلیسم دارد دارای چه ویژگی هایی می باشد. بنیانگذار ایده آلیسم در مغرب زمین افلاطون است. به لحاظ معرفت شناسی ایده آلیسم منشأ معرفت را عقل و مستقل از تجربه می داند. از نگاه این مکتب ذهن موجودی فعال است و شناخت واقعی نه از طریق تجربه حسی بلکه از طریق یادآوری و تذکار ایده ها صورت می گیرد. فرد از طریق شهود، درون نگری و بصیرت به درون خود نگریده و نسخه ای از ایده ها را در آن می یابد (گوتک ۱۳۸۰). این بدان معنا است که آنچه که در صد شناخت آن هستیم از پیش در ذهن وجود دارد. می توان در یک کلام ایده آلیسم را تقدم واقعیت غیر مادی بر واقعیت مادی و یا تقدم ذهن بر عین تعریف کرد. به لحاظ ارزش شناسی، ایده آلیسم ارزشها را اموری مطلق، جاودان و تغییرناپذیر در نظر می گیرد که در خدا یا یک نیروی روحی غیر شخصی قرار دارند (شعاری نژاد ۱۳۸۱). در نگرش ایده آلیستی تعلیم و تربیت از اهمیتی خاص برخوردار است. هدف از تعلیم و تربیت رشد و تکامل ذهن در نظر گرفته می شود. یادگیری فرآیند یادآوری ایده ها و کاربرد آنها است. در فرآیند یادگیری دانش آموز ترغیب به کشف و یادآوری حقایقی می شود که در ضمیر خود او وجود دارند (گوتک ۳۵: ۱۳۸۰). چنانکه پیش از این بیان شد بنیادگرایی از ایده آلیسم سرچشمه می گیرد. اگر خواهان بررسی آرائی تربیتی بنیادگرایان هستیم می توان آنها را در موارد ذیل چنین خلاصه نمود:

- (۱) در بنیادگرایی معیارهای فکری و عقلی از جایگاه خاصی برخوردار هستند.
- (۲) بنیادگرایی بر حفظ و انتقال میراث اجتماعی به نسل های بعدی تاکید می کند.
- (۳) انتقال میراث اجتماعی و فرهنگی به نسل های بعدی در راستای حفظ همبستگی اجتماعی و خیرعمومی صورت می گیرد...
- (۴) بنیادگرایان بر پرورش ذهن بسیار تاکید می کنند (شعاری نژاد ۱۳۸۱).

از بنیادگرایان معروف می توان به افلاطون، فروبل، کانت، برادلی، کروج و... اشاره کرد. پایدارگرایی: این نظریه ریشه در رئالیسم دارد. بنیانگذار رئالیسم در تاریخ اندیشه غرب ارسطو است. آنچه در رئالیسم اصل محسوب می شود این است که واقعیت امری مادی است و اشیای دارای وجودی مستقل از ذهن شناسنده هستند. از دیدگاه رئالیسم ذهن انسان در بدو تولد همچون لوح سفیدی است که به تدریج معلومات از طریق حواس در آن نقش می بندند. پیروان رئالیسم علاوه بر این که به اصل استقلال وجود اشیا معتقد هستند بر اصل قابلیت شناسایی جهان نیز تاکید می ورزند دو اصلی که می توان گفت لازم و ملزوم یکدیگرند (شعاری نژاد ۱۳۸۱).

در نگاه رئالیسم هر چیز سازگار با طبیعت دارای ارزش است و معیارهای ارزشی از طریق عقل تعیین می شوند. از سوی دیگر ارزشهای فردی آنگاه قابل قبول هستند که با عقیده عمومی جامعه سازگاری داشته باشند. علت این امر آشکار است، زیرا عقیده عمومی، واقعیت اجتماعی را منعکس می کند و واقیت اجتماعی امری خارج از ذهن است و می تواند به عنوان معیاری برای اعتبار ارزشهای فردی به کار رود. رئالیسم در حوزه تعلیم و تربیت بر حصول شناخت از طریق ادراک حسی تاکید می کند. در نتیجه تعلیم و تربیت عملی طبیعی است نه تصنعی که می توان قوانین آن را در طبیعت کشف کرد. تعلیم و تربیت اگزستانسیالیستی روند شخصیت زدایی و نگرش ماشینی به انسان اعتراض اگزستانسیالیست ها را به دنبال داشت. آنان در قلمرو تعلیم و تربیت تلاش می کنند اهمیت و نقش انتخاب آزادانه انسان را به او گوشزد کنند. به همین دلیل سخن از اشتداد آگاهی به میان می آید. اشتداد آگاهی به این معناست که دانش آموز در مقام فرد باید تشخیص دهد که انتخاب او آزادانه است و این انتخاب آزادانه توأم با تعهد و مسوولیت است (همان: ۱۷۴).

در نگرش اگزستانسیالیستی انسان چیزی جز انتخاب های آزاد نیست و از طریق همین انتخابها خود را می سازد. در این نگرش شخص از طریق تجربه معرفت کسب می کند اما باید توجه داشت که تجربه دارای سطوح مختلفی است که بالاترین سطح آن آگاهی است. حقیقت امر نسبی و وابسته به داوری فرد است. در عین حال که حقیقت مطلق وجود ندارد ارزشها نیز مطلق نیستند اما به وسیله معیارهای خارجی نیز تعیین نمی شوند بلکه از طریق انتخاب های آزاد فرد تعیین می شوند. چنانکه پیش از این نیز بیان شد تاکید بر انتخاب آزادانه، رشد آگاهی فرد، ترغیب به خودشناسی، انتخاب آزاد همراه با مسوولیت و تعهد از ویژگیهای تربیتی مکتب اگزستانسیالیسم است

- (شعاری نژاد ۱۳۸۱).
- هدفی که تعلیم و تربیت رئالیستی دنبال می کند مادی و دنیوی است و در صدد است که تربیت شوندگان با جهان، زندگی و مسوولیت اجتماعی سازگاری پیدا کنند. حال با ذکر مطالب بالا به بررسی نظریه پایدارگرایی می پردازیم. منشأ اصول پایدارگرایی مکتب رئالیسم است. از این نظریه به عنوان محافظه کارترین فلسفه تعلیم و تربیت یاد می شود. اصطلاح پایدارگرایی دلالت بر این امر می کند که اصول اساسی تعلیم و تربیت ثابت و تغییر ناپذیرند. این عقیده خود از آنجا ناشی می شود که از دیدگاه پایدارگرایان طبیعت انسان امری ثابت می باشد و چنین ثباتی خود ثبات و عدم تغییر الگوهای تربیتی را به دنبال دارد (گوتک ۴۱۰: ۱۳۸۰).
- اصول اساسی پایدارگرایی را بهطور خلاصه می توان چنین بیان کرد:
- (1) هدف تعلیم و تربیت در هر زمان و مکان یکی است و آن عبارتست از رشد انسان به عنوان انسان (شورینی ۱۳۷۸).
 - (2) طبیعت آدمی ثابت است و چون طبیعت آدمی ثابت و تغییر ناپذیر است در نتیجه الگوهای تربیتی نیز باید ثابت باشند.
 - (3) تعقل عالیترین صفت در وجود آدمی است که باید برای پرورش و کنترل امیال وغرایز به کار رود.
 - (4) تربیت آماده شدن برای زندگی است نه خود زندگی. پیشرفت گرایی: این نظریه ریشه در مکتب فلسفی پراگماتیسم دارد. هر چند مهد پراگماتیسم امریکا است، لیکن ریشه های آن را می توان در سنت تجربه گرایی انگلیس جستجو کرد (نلر ۱۳۸۳).
- اهمیت این مکتب فلسفی تا بدان جا است که به جرات می توان گفت هیچ مکتب فلسفی یا فکری به اندازه این مکتب در قرن بیستم تاثیرگذار نبوده است (شعاری نژاد ۱۳۸۱).
- بنیانگذاران این مکتب فلسفی عبارتند از: چارلز ساندرس پیرس، ویلیام جیمز و جان دیویی. پراگماتیسم واکنشی در برابر ایده آلیسم بود و برخلاف ایده آلیسم اعلام کرد که انسان تنها به آن چیزی معرفت دارد که از طریق حواس تجربه کرده است. در این نگرش فلسفه مجموعه امور محض، انتزاعی و نامربوط به زندگی نیست، بلکه وظیفه اصلی آن حل مسائل انسانی است.
- در قلمرو معرفت شناسی پیروان پراگماتیسم معتقد هستند که معرفت از طریق تجربه حاصل می شود و تجربه چیزی جز تعامل فرد با محیط نیست (شورینی ۱۳۷۸).
- پدیدارها پیوسته در حال تغییرند و در نتیجه تغییر تنها واقعیت موجود است (نلر ۱۳۸۳).
- ثمره چنین دیدگاهی نسبی و مشروط بودن حقیقت است. روش پراگماتیکی ما را آگاه می کند که هر مفهومی را از طریق نتایج عملی آن مورد بررسی قرار دهیم. در قلمرو ارزش شناسی پراگماتیست ها به نسبی بودن ارزشها معتقدند. از نگاه اینان قواعد اخلاق به واسطه تغییر جوامع و به تبع آنها تغییر فرهنگ ها تغییر می کند. در نتیجه ارزشها به اوضاع و موقعیت وابسته اند (شعاری نژاد ۱۳۸۱).
- در چنین دیدگاهی نمی توان سخن از ارزش غایی به میان آورد زیرا حقیقت امری نسبی و مشروط است. در قلمرو تعلیم و تربیت پراگماتیست ها معتقدند که باید به فرد چگونه اندیشیدن [و نه چه اندیشیدن] و نحوه سازگار شدن با محیط متغیر را آموخت (شورینی ۱۳۷۸).
- پس از بررسی اجمالی مکتب پراگماتیسم درک نظریه تربیتی پیشرفت گرایی به نظر چندان دشوار نخواهد بود. پیشرفت گرایی که جنبه افراطی پراگماتیسم در نظر گرفته شده است واکنشی به پایدارگرایی در تعلیم و تربیت است. پیشرفت گرایان با قبول دیدگاه پراگماتیست ها در باب تغییر معتقدند که تعلیم و تربیت امری پیوسته در حال رشد است. آنان سخن از «بازسازی مداوم تجربه» به میان می آورند. تعلیم و تربیت نزد آنان نه تنها تمهیدی برای زندگی نیست، بلکه خود زندگی است (نلر ۱۳۸۳).

آنان بر این باورند که مفهوم همکاری باید جانشین مفهوم رقابت در تعلیم و تربیت شود، زیرا همکاری بیش از رقابت با طبیعت انسانی سازگار است. پیشرفت گرایان لازمه تحقق اهداف تربیتی خود را وجود دموکراسی می دانند. دموکراسی بستر تبادل آزادانه افکار را مهیا و مقدمات رشد حقیقی فرد را آماده می کند. در نتیجه رابطه تنگاتنگی میان دموکراسی و تربیت وجود دارد. در دیدگاه جان دیویی

دموکراسی صرفاً یک نوع حکومت نیست، بلکه شیوه زندگی مشترک و توأم با تفاهم و همکاری است که از آن به «تجربه مشترک» تعبیر می‌شود. در یک کلام می‌توان گفت ارتباط ظریف و دقیقی بین دموکراسی، رشد و تعلیم و تربیت وجود دارد. اگزستانسیالیسم: این نظریه ریشه در مبانی فلسفی اگزستانسیالیسم دارد. پیش از هر چیز بررسی نحوه ظهور این مکتب در مغرب زمین به نظر امری ضروری است. چنانکه می‌دانیم نگاه خوشبینانه انسان قرن ۱۹ به رشد تکنولوژی و صنعت به نگاه بدبینانه انسان قرن بیستم مبدل شد. وقوع جنگ جهانی اول اضطراب را بر جهان غرب حاکم کرد. این اضطراب در اثر رشد جامعه توده وار که ثمره آن شخصیت زدایی از فرد بود تشدید شد. با حاکم شدن منطق ماشین از خودبستگی به سراغ انسان آمد. در جامعه صنعتی انسانها در حکم قطعات ماشین به حساب می‌آیند که قابلیت تعویض دارند. مدرسه بیشتر به صورت خط مونتاژ عمل می‌کند که به تولید محصولات یا فارغ التحصیلانی می‌پردازد که برای انجام وظایفی خاص برای سازمان اجتماعی بزرگتر تعلیم دیده اند (گوتک ۶۲-۱۶۱: ۱۳۸۰). نتیجه گیری

ارتباط فلسفه با آموزش و پرورش را به سه صورت ممکن است مجسم ساخت. در صورت اول و دوم فلسفه ی تعلیم و تربیت به معنای اعمال یا اجزای فلسفه در امور تربیتی است. در صورت سوم فلسفه به معنی تئوری یا اساس نظری و تعلیم و تربیت به عنوان عمل مورد توجه قرار می‌گیرد. ۱- صورت اول:

در اینصورت فلسفه به عنوان رشته ای که درباره متافیزیک واقعیت جهان معرفت آدمی ارزشها بحث می‌کند با تعلیم و تربیت که رشته ای مستقل است و با معلم شاگرد مواد درسی، وسایل تعلیماتی، روش تدریس، مدیریت و سازمان و برنامه سروکار دارد ارتباط پیدا می‌کند. برای اینکه معلم بتواند این دو رشته را به هم مرتبط سازد باید اطلاعات کافی در فلسفه داشته باشد و با نظریات فلسفی درباره ماهیت جهان، اساس معرفت و مبانی ارزشها آشنا باشد. در این صورت معلم می‌تواند ضمن تدریس رشته های مختلف علمی مثل فیزیک، شیمی، زیست شناسی، ریاضی و... آنچه را که فیلسوفان درباره جهان و انسان گفته اند مورد بحث قرار دهد و شاگردان را با نظریات فلسفی آشنا سازد. همچنین در جریان کسب معلومات و تحصیل نظریات علمی ممکن است معلم اساس معرفت و چگونگی تشکیل و پیدایش آنها را مورد بحث قرار دهد. در درس اخلاق نیز ممکن است مبانی ارزشها و چگونگی تشکیل قضاوتهای ارزشی را بررسی نموده رابطه فلسفه و تربیت به عنوان دو رشته مستقل ممکن است از طریق گنجاندن موادی مانند: متافیزیک، منطق و اخلاق در برنامه های مدارس صورت گیرد. ۲- صورت دوم:

رابطه فلسفه با تعلیم و تربیت در این مورد به صورت اجرای روشهای فلسفی یا فعالیتهای فلسفی در برخورد با مسائل تربیتی ظاهر می‌گردد. در بحثهای علمی معلم و شاگرد می‌توانند از روشهای دیالکتیکی «گفتگوی دو جانبه» استقرائی، قیاسی و یا روش حل مسئله استفاده کنند. «روش حل مسئله» از لحاظ تربیتی در تقویت فکر شاگردان و معلمان و در فهم مطالب علمی تأثیر فراوان دارد. معلم آگاه می‌تواند در هر رشته به جای شرح آنچه در کتاب نوشته شده یا دانشمندان بیان کرده اند شاگردان را متوجه مسائل سازد و به آنها کمک نماید تا از طریق مشاهده آزمایش و مطالعه نظریات مختلف به چگونگی پیدایش تئوریهها و نظریات علمی پی برده و شخصاً متوجه آنها بشود. آشنائی به فعالیتهای فلسفی مانند تحلیل مفاهیم و افکار و ارزیابی نظریات، ارتباط دادن عقاید در یک زمینه ی منطقی سیر عقلانی، تفسیر حقایق و عقاید و چگونگی ارزشها برای معلم و شاگرد مفیدی باشد. علاوه بر این فعالیتهایی برای کشف راههای تازه و تعلیم نظریات علمی سودمند می‌باشد. این فعالیتهها در انتخاب روشهای تربیتی و هم از لحاظ هدفهایی که معلم و شاگرد باید تعقیب کند مؤثر هستند. کوشش برای گسترش خصوصیات روح فلسفی در میان شاگردان هدف اساسی تعلیم و تربیت را تشکیل می‌دهد. جامعیت در فکر یا به عبارت دیگر گسترش دایره ی فهم در برخورد با مسائل مختلف و تعمق درباره ی آنها و انعطاف پذیری افکار و عقاید با مورد توجه مرییان باشد.

۳- صورت سوم:

در این صورت فلسفه بعنوان «تئوری» و تعلیم و تربیت به عنوان «عمل» تلقی می‌شود. از طرف دیگر فلسفه از لحاظ نظری ما را با جهان و انسان آشنا می‌سازد. آنچه ما در فلسفه راجع به جهان و هموعانمان می‌آموزیم در کل شخصیت ما تأثیر می‌کند. به عبارت دیگر مطالعه

آراء فلسفی درباره ی جهان و انسان تمایل و گرایش خاصی در ما به وجود می آورد. تقویت این تمایل کار تعلیم و تربیت یا قسمت عملی فلسفه را تشکیل میدهد. با توجه به این نکته جان دیویی فیلسوف پرگمانیست می گوید: اگر ما بخواهیم تعلیم و تربیت را به عنوان تشکیل گرایشهای اساسی عقلانی و عاطفی نسبت به طبیعت و ممنوعان تلقی کنیم. در این صورت ممکن است فلسفه را به صورت تئوری کلی یا اساس نظری تعلیم و تربیت تعریف نمائیم.

امروزه کار معلم تنها انتقال یک سلسله مفاهیم به دانش آموزان از طریق نشانه های گفتاری و نوشتاری نیست بلکه مهمترین وظیفه او این است که بداند چه چیزی را به چه کسی و با چه روشی می باید ارائه نماید.

از این رو معلم خوب کسی نیست که تنها یک مطلب را خوب بداند بلکه معلم خوب و شایسته کسی است که بتواند مطلب را متناسب با سن و ویژگیهای اختصاصی دانش آموزان آنها با زبانی متناسب حال او ارائه نماید.

که در این راه با بهره مندی از هنر می توانیم گامهای بلند و مؤثری برداریم. چرا که هنر یکی از قلمروهای بسیار مهم و گنجینه فرهنگی، و... هر جامعه ای محسوب می شود و فرهنگ و ارزشهای دینی و معنوی هر جامعه ای در درجه اول در آثار هنری خلق شده از سوی افراد آن جامعه متجلی می شود و انسان به یاری ادبیات و هنر است که نتوانستن های خود را در ساحت واقعیت جبران می کند و به آنچه که باید باشد و نیست رنگ عینیت و تجلی محسوس می بخشد قطعاً هنر انسان را از دایره تنگ تفرّد و درون گرایی محض خارج کرده و در مسیر تعامل و تکامل اجتماعی و انسانی قرار می دهد و پرواضح است انسانهایی که دستی در هنر ندارند معمولاً دارای افق اندیشه وسیع تر و ژرف تری نسبت به مسائل جهان دارند و می توانند آزادانه از مرز دنیای واقع فراتر رفته و در اوج زیبایی خود ساخته به پرواز درآیند و در این رهگذر رویاهای ناممکن را ممکن سازند.

علاقمندی به هنر و فراهم نمودن زمینه بهره گیری از آن برای دانش آموزان باعث گسترش حس زیباشناختی آنان، تبلیغ ارزشهای معنوی، آشنایی با الگوهای رفتار انسانی والا گسترش باورها و نگرش های مثبت و به طور کلی آزادی انسان از فشارهای ناشی از زندگی مادی می گردد.

و از طرفی دیگر اگر ما بتوانیم با بهره گیری از هنر دانش آموزان را علاقمند به امور دینی و مذهبی و فعالیتهای تربیتی نمائیم قطعاً در چپه هایی شفاف به دنیای اطراف دانش آموزان باز می شود که با پیشرفت کار آموزش این پنجره شفافیت و نورانیت آن بیشتر می شود و با وجود چنین دریچه هایی دانش آموزان دنیا و زیبایی های آنرا بهتر می بینند و نتیجتاً علاقه مندی بهتر و بیشتری به هنر پیدا می کنند چرا که اعتقاد داریم که مبانی دینی ما منطبق بر حکمتهای جهان هستی و منطبق بر فطرت انسانی است و قطعاً آگاهی بیشتر از حکمتهای جهان هستی باعث رشد دینداری خواهد شد و در پایان این قسمت از نوشته ام به سخنی از استاد جعفر سبحانی اشاره می نمائیم.

ایشان می فرمایند^۱: «علم و دانش، مطالعه و بررسی آثار دانشمندان غور در قوانین آفرینش، مایه شکفته شدن عقل و خرد می گردد. چنانچه ممارست با گناه و همنشینی با بدکاران، دیدن مناظر معصیت، مایه ضعف شنوایی و بینایی فرد گردیده و زشتی بسیاری از کارها را از میان می برد.

اشاره مختصر به جایگاه هنر در فعالیتهای تربیتی مذاهب

در مذاهب دیگر بهره گیری از هنر نیز مدخلی است برای آموزش و ایجاد علاقمندی به دین و فعالیتهای تربیتی بگونه ای که آقای «عادل توفیق عطاری» در کتاب «القربیه الیهودیه فی فلسطین المتحله و الدیاسپورا» نوشته:

^۲ «قهرمانان توراتی مثل قصه حضرت داود، طالوت و جالوت ما مدخلی برای آموزش دین و ارزشهای دینی است یا جشن زیبای بابائونل دوست داشتنی، یک مدخل برای ایجاد علاقمندی به دین است همچنان که سرودهای کودکانه، این نقش را در مسیحیت بازی می کند.»

متعالی بودن هنر در گذشته و حال

ارجمندی و متعالی بودن هنر گذشته و امروز را، می توانیم در یک بررسی کوتاه و در لابه لای سرمایه های فراموش شده تاریخ دور و نزدیک ببینیم، لازم می دانم به یکی از وقایع ناخوشایند که در برنامه های آموزشی جهان سوم^۳ وجود دارد اشاره نمایم و آن نادیده گرفتن زمینه های آموزش سنتی و تجربی دانش و هنر آن کشورهاست مثلاً همین نادیده گرفتن تجربه آموزشی بسیار ارزنده «حوزه ای» خودمان و جایگزینی روشهای بیگانه با ماست شیوه های برتر از همان فریبهای استعماری است زیرا آنچه را امروزه به عنوان روشهای آموزشی برایمان سوغات آورده اند دریافتهای ناقص و حفظ کردنی و نظری به دنبال دارد که جایی برای جستجو و تکاپو و تحقیق و فکر کردن و آشنایی با فرآیند تفکر منطقی و حل مسأله برای فراگیران ما باقی نمی گذارد.

برای روشن تر شدن موضوع و اهمیت پرورش در فرآیند آموزش لازم می دانیم به موضوعی که شاید خیلی از اوقات ذهن من و بسیاری امثال چون بنده را به عنوان معلم درگیر نموده اشاره نمایم.

امروزه با پیشرفتهای سریع علمی بسیاری از نظامهای آموزشی دنیا به دنبال شیوه ها و روش هایی هستند که یادگیری بهتر را تحت عناوین روشهای نوین و فعال تدریس ارائه نمایند. اما بنده نظرم این است که تدریس پویا و فعال در کلاسهای درس ما همان چیزی است که امروز در اهداف کنفرانس امور تربیتی و احیاء معاونت پرورشی نهفته است.

تربیت و پرورش کودک همواره از وظایف مهم نسل بزرگسال یک جامعه محسوب می شود بر این اساس مربیان تربیتی، والدین و بزرگسالان که به نحوی در ارتباط با کودکان قرار می گیرند همیشه می کوشند به این سؤالاها جواب دهند که هدف از پرورش و آموزش چیست؟ و چگونه می توان به این هدف یا هدفها دست یافت؟

وقتی که کتابهای درسی را یکبار با دقت ورق می زنم و اهداف آن را مرور می نمایم از درس عبور از خیابان، اصول نامه نویسی، خانواده آقای هاشمی گرفته تا ایثار و گذشت، محاسبه عملیات تفریق و تقسیم و ضرب، اصول و فروع دین و... به یک نقطه مشترک در اهداف دست می یابم و آن چیزی نیست جز پرورش تفکر همگرا و تثبیت و تقویت حالت همنوگرایی در دانش آموزانمان که این امر بسیار مقبول و موجه و لازم است، چرا که کودک امروز و بزرگسال فردا بتواند به قوانین و مقررات اجتماعی احترام نهاده و با رعایت آنها قوام و امنیت درونی ساختارهای اجتماعی را تقویت نماید و در نتیجه نظام آموزشی و پرورشی و نظام امنیتی و قضایی ما در آینده کمتر با مسائل و مشکلاتی که برخاسته از حوزه های روانی- تربیتی است روبرو شود. البته این نوع هدف گذاری یعنی تقویت حالت همنوگرایی یک روی سکه است اما روی دیگر سکه که منقوش به تفکر واگرا می باشد که اهمیت آن در توضیح و تفسیر تدریس فعال و پویا گذشت یکی از نقاط اساسی ضعف نظام آموزشی ما در توجه به این نوع سیستم تفکری در کتابهای درسی می باشد و دلیل آن این است.

چرا دانش آموز و دانشجویی که دانشنامه پایان تحصیلاتش را در دست دارد از بکار بستن آموخته هایش در زندگی روزمره عاجز است؟

چرا فارغ التحصیلان دانشگاهی ما قادر به تجزیه و تحلیل ساده از وقایع پیرامونش نمی باشند؟

چرا در نظام اداری کمتر با مدیران کارآمدی روبرو هستیم که خلاقیت را به کارشان اضافه کرده باشند و سیری از تحول و نوآوری را در نظام مدیریت و اجرای کارها و بهبود شرایط کاری و تولید محصولات عرضه کرده باشند؟

چرا در نوآوری و اختراع و اکتشاف نتوانسته ایم پرچمدار ملل باشیم.

براستی منشأ این مشکلات را در کجا بایستی جستجو نمود.

که البته من به طور واضح به آن پاسخ خواهم داد.

پاسخ اینها و شاید دهها و صدها سؤال دیگر از این دست را باید در حذف امور تربیتی از صحنه آموزش و پرورش جستجو کرد آن هم به این دلیل که ما در ریاضیات به کودکانمان می آموزیم $2+2=4$ در علوم به آنها می آموزم ماده چیست و چه خصوصیتی دارد و در فیزیک قانون نیوتن و... را می آموزیم و....

اما در کدامین درس و یا دروس به او می آموزیم که او هم می تواند حرفی برای گفتن داشته باشد؟

در کدامین درس به او می آموزیم که او هم دارای توانمندیها و استعدادهای فراوانی است که اگرچه در ریاضی و فیزیک ضعیف است اما می تواند با ارائه توانمندیهای خود حرف های زیادی برای گفتن داشته باشد.

آری پاسخ تمامی این سئوالات در این است که ما به فعالیتهای تربیتی فرهنگی و هنری بچه ها بها نداده ایم و به درس هنر هم که در بطن و اساس فعالیتهای امور تربیتی می باشد بی توجه بوده ایم به گونه ای که درس هنر هم تبدیل به یک درس خنثی یا فدایی درسهای دیگر شده است یعنی هر جا که وقت کم آورده ایم هنر را فدای ریاضی و علوم و..... کرده ایم.

اگر ما هنر را فدا کرده ایم یعنی پرورش را فدا کرده ایم.

بُعد مهم هنر بعد پرورشی آن است نه بُعد آموزشی آن. در حالی که امروزه جایگاه واقعی هنر در مقاطع تحصیلی ما جایگاهی نیست که در خور اهمیت آن باشد ما حتی در نظام تربیتی-خانوادگی خود نیز دچار اشکال بزرگی هستیم و آن این است که تصویر ما از فرزند خوب و با تربیت فرزندی است که حرف شنو، مطیع و آرام که در برابر هر سازی، رقصی متناسب را آغاز نماید و بر همین مبنا کودکی را که خلاق و مستقل و صاحب اندیشه و نظر باشد فضول و گستاخ و بی ادب می پنداریم و با تکیه بر چنین طرز فکری است که در خانه کودکانمان را به جای تشویق و پرداختن به هنر به خواندن علوم و ریاضی و... وادار می نمائیم.

بیاید به کودکانمان اجازه اظهارنظر، داستان گوئی و داستان پردازی و انشانویسی و تصویرگری و حجم سازی و نقاشی و غیره را بدهیم. تصور کنید اگر افراد بزرگی چون ابوعلی سینا توانایی نگارش نداشتند چه مصیبتی عارض می شد.

اگر امثال او نمی توانستند تفکر واگرایشان را به صورت مکتوب از خود به جای نهند چه فاجعه فرهنگی ای رخ می داد؟

اما واقعیت این است که بوعلی ها در خانه و مدرسه ها بسیارند و در کنار ما هستند فقط اجازه دهیم که شکوفا شوند و بخشی از اجازه دادن ما تنها با درک اهمیت جایگاه هنر در توسعه فعالیتهای امور تربیتی میسر می گردد.

و اما راههای بهره گیری از هنر در توسعه امور تربیتی

با بهره گیری از هنر فعالان بخش امور تربیتی باید فضایی فراهم نمایند که کودکان در آن فضا آزادانه تخیل و اندیشه کنند حواسشان تقویت شود، ظرفیت های نهفته هوش و تفکرشان پرورش یابد عواطف و احساساتشان توسعه یابد و استعداد و خلاقیت هایشان شکوفا شود.

به جرأت می توان گفت که همه ی کودکان فعالیت های هنری را دوست دارند آن ها در این گونه فعالیتها و هنگام انجام دادن کارهای عملی، طراحی، ساختن، شکست و پیروزی را تجربه می کنند به این ترتیب، زمینه های بروز خلاقیت و احساسات آن ها فراهم می شود.

«در هر انسانی چه جوان و چه پیر ذوقی خلاقانه وجود دارد؛ زیرا همه ی ما از تمایل فطری برای استفاده از دست های خود و مواد لازم به عنوان ابزارهایی برای بیان هنری برخورداریم» (جان لنگستر ۱۳۷۳)

تقویت رویکرد تربیت هنری بعنوان هدف گذاری مهم در فعالیتهای امور تربیتی

جروم هاپس من، تربیت هنر را ناظر بر حواس مختلف، رشد تجارب حسی و لمسی حساسیت و برخورد عمیق با جلوه های بصری هنری و نقادی هنرمندانه می داند. در واقع از نظر وی تربیت هنری شامل آموزش *** رشد تجارب بصری، آفرینش و فهم اشکال نمادین بصری و نیز رشد آگاهانه ی تصورات بصری در نقاشی مجسمه سازی، هنرهای تزئینی و آموزش در زمینه ی کاربرد و اعمال قضاوت نقادانه ی تجارب بصری است که قطعاً توجه به تربیت هنر علاوه بر ابعاد روحی، عاطفی و روانی، از منظر آموزشی و تربیتی هم مورد توجه است در تبیین آنچه «تربیت هنری» نامیده می شود، ابعادی مانند رشد خلاقیت دانش آموزان ادراک حسی عمیق و دقیق نسبت به پدیده های هنری، پرورش حواس مختلف و به کارگیری آن ها، کسب آگاهی غنی و رشد یابنده از تجارب بصری، ساخت و آفرینش پدیده های هنری، شناخت و ارزش گذاری نقادانه ی اشکال نمادین بصری، کسب مهارتهای مربوط به تجلی و ابزار هنرمندانه، شناخت فهم تاریخی- فرهنگی، افزایش حساسیت دانش آموز نسبت به ویژگی ها و ابعاد زیباشناختی پدیده های مختلف و دقت و توجه به طبیعت و عناصر موجود در آن مورد تأکید است که توجه به تربیت هنری در توسعه فعالیتهای امور تربیتی اهداف زیر را می تواند در برگیرد.

۱- زیبا شناسی ۲- ارتباط با طبیعت ۳- آشنایی با تاریخ هنر ۴- تولید محصول هنری ۵- نقد هنری

شاید امور تربیتی در برگزاری اردوهای تفریحی و سیاحتی و یا در برنامه های اوقات فراغت خود هزینه های زیادی را متحمل شود اما می تواند با هدف گذاری صحیح روی تقویت تربیت هنری بچه ها به اهداف بسیار مهمی در برنامه های تربیتی خود دست یابد.

که تا کنون این خلاء در برنامه های تربیتی وجود داشته است.

یعنی کمتر ما در برنامه های امور تربیتی به فراگیران یاد داده ایم که به جنبه های زیباشناختی پدیده ها توجه کرده و از آن الهام گرفته و یک اثر هنری را خلق نمایند.

انسان خود زیباترین آفریده ی خداوند است و خداوند عالم را به زیباترین صورت ممکن آفریده و در آن صورتگری کرده است «هو الله الخالق الباری المصور الاسماء الحسنی» (حشر/ ۲۴)

و شما را او تصویر کرد و صورت بخشید و به بیان دیگر، صورت شما را خلق کرد آن هم نه بر هر صورتی بلکه به زیباترین صورتها.

«خلق السموات و الارض بالحق و صورکم فاحسن صورکم» (تغابن/ ۳)

یعنی شما را در بهترین و زیباترین صورتی که برتر از آن ممکن نیست آفریده است.

زیبایی ها، چه آن ها که در نمایشگاه طبیعت اند و چه آن ها که محصول فکر و ذوق انسانی اند، از دیدگاه اسلام محبوب و مطلوبند و همه، مستند به خدا هستند.

«قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده» (اعراف/ ۳۲)

کلمه اخراج در این آیه بیانگر این نکته است که خداوند در قرآن مجید زیبایی های محسوس، معقول و معنوی را تذکر می دهد و آن ها را در برابر دیدگان سر و جان انسان، به تصویر می کشد پس از اولین قدم، آشنا کردن کودکان با زیبایی های محسوس موجود در طبیعت

باعث شادی و آماده شدن آن ها برای شناخت زیبایی های معقول و معنوی می شود. در نتیجه کودکان می توانند یافته های خود را به زیباترین شکلی که برایشان امکان دارد در آثار خود نمود بخشند. بر این اساس، آشنا کردن بچه ها با زیبایی ها و توجه به طبیعت به عنوان یکی از آیات و نمونه های زیبایی، اهمیت دارد و باعث تقویت حس زیباشناسی و زیبادوستی در آن ها می شود و آن ها را از زشتی ها دور می کند.

که قطعاً یکی از مهمترین اهداف در فعالیتهای امور تربیتی آشنا کردن فراگیران با خوبی ها و بدی ها و زشتی ها و زیبایی ها می باشد تا بدین وسیله آنان با یکی از مهمترین فروع دین اسلام که همانا نهادینه کردن فرهنگ عفاف و پاکی و امر به معروف و نهی از منکر می باشد تحقق یابد و چه راهی بهتر از هنر که به طریقی زیبا بتوان این اهداف را نهادینه کند .

بهره گیری از هنر به منظور ارتباط با طبیعت و توجه به نظم هستی و قدرت خالق یکتا (وحدت در عین کثرت و کثرت در حین وحدت)

طبیعت برای انسان، کمال است، نهایت زیبایی است و منبع الهام است. هوایی که استنشاق می کنیم آبی که می نوشیم، گلی که می بوئیم، خورشیدی که غروب می کند، پرند هایی که در پرواز است و... از نظامی تبعیت می کنند که ما هم جزئی از آن هستیم و در آن مشارکت داریم همه ی این وابستگی ها نشانه ی ارزشمند بودن طبیعتی است که با تمامی نیش و نوشش همیشه پویاست و نیرویی را در بطن خود دارد. این نیرو که بر تمامی پدیده ها و روابط انسان با آن ها حکومت دارد. آن نظم عالی است که انسان به عنوان جزئی از کل نظام هستی وابسته به آن و متأثر از آن است. انسان با دقت در محیط پیرامون خود به نکات و ظرایفی دست یافته و توانسته است به اختراعات و ابداعات تازه ای دست یابد و فراهم نمودن زمینه تفکر و تعمق در نشانه های خداوند و پی بردن به قدرت خالق بی همتا و یکتا که این امر منطبق می شود بر تقویت اصول و پایه های اساسی دین مبین اسلام یعنی توحید، معاد، عدل و... بگونه ای که خداوند نیز در قرآن انسانها را سفارش می کند به نظاره دقیق آیات و نشانه های خداوند و تفکر در آن

«و جعلنا الليل و النهار آیتین فمحمونا آیه الليل و جعلنا آیه النهار مبصره» (اسراء / ۱۲)

و گردانیدیم شب و روز را در دو نشانه و آیت، سپس محو کردیم آیت شب را و گردانیدیم آیت روز را روشنی بخش و نور دهنده ی چشم

«و فی الارض آیات للموقنین» (ذاریات / ۳۰)

و آن چه در زمین است، نشانه هایی است برای کسانی که یقین آوردند.

«ان فی السموات و فی الارض لآیات للموقنین» (جاثیه / ۳)

و به راستی در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است

«و فی خلقکم و ما بیث من دابه آیات لقوم یوقنون» (جاثیه / ۴)

در آفرینش شما آدمیان و انواع بی شمار حیوان (با خلقت های عجیب) که در روی زمین پراکنده اند هم آیات و براهین قدرت حق برای اهل یقین آشکار است.

در طبیعت ارتباط منظم بین اجزاء، وحدت کل را به وجود می آورد. حکیم ابوعلی سینا در بیان نظم هستی می گوید

«جنبه ی کلیت عناصر، ایجاد کثرت می کند و جنبه ی کیفیت آن ها، همین کثرت را به وحدت باز می گرداند»

نتیجه گیری

در نتیجه، هنر و فلسفه نقش بسیار مهمی در امور پرورشی و آموزشی دارند. هنر با تقویت خلاقیت و تفکر نوآورانه دانش آموزان، بهبود قدرت ارتباطی و اجتماعی آنها و بهبود توانایی های هنری و اجراییشان کمک می کند. از طرف دیگر، فلسفه با توسعه مهارت های فکری و تفکر منطقی، تحلیلی و نقادانه دانش آموزان، به آنها کمک می کند تا بهتر بتوانند مسائل را بررسی و تحلیل کنند و نظریه ها و دیدگاه های مختلف را با دقت بررسی کنند. به طور خلاصه، هنر و فلسفه در امور پرورشی و آموزشی نقش های بسیار مهمی ایفا می کنند. این دو عنصر باعث توسعه خلاقیت، تفکر نوآورانه، قدرت ارتباطی و اجتماعی، توانایی های هنری و اجرایی، و مهارت های فکری دانش آموزان می شوند. به

منظور بهره‌برداری کامل از این نقش‌ها، مدارس و مراکز آموزشی باید برنامه‌های هنری و فلسفی قوی و جامعی را در برنامه‌های آموزشی خود در نظر بگیرند. با این کار، می‌توانیم نسلی از دانش‌آموزان خلاق، تفکر کننده و ارتباطی قوی را پرورش دهیم که قادر به حل مسائل پیچیده و تعامل موثر با دیگران باشند.

منابع

- [1] فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۹۷). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رستمی، محمدرضا. (۱۳۹۶). هنر و ادبیات در آموزش و پرورش. تهران: انتشارات سمت.
- حسینی، حسین. (۱۳۹۴). فلسفه آموزش و پرورش. تهران: انتشارات سمت.
- فراهانی، مجید. (۱۳۹۲). هنر، آموزش و پرورش. تهران: انتشارات سمت.
- صفاریان، رضا. (۱۳۸۹). روانشناسی هنر. تهران: انتشارات سمت.
- Greene, M. (1995). *Releasing the Imagination: Essays on Education, the Arts, and Social Change*. San Francisco, CA: Jossey-Bass
- Dewey, J. (1934). *Art as Experience*. New York, NY: Minton, Balch & Company
- Wilson, B. (2015). *Art Education and Human Development*. New York, NY: Teachers College Press
- Csikszentmihalyi, M. (1996). *Creativity: Flow and the Psychology of Discovery and Invention*. New York, NY: Harper Perennial